

کتاب ناشناخته از معلم اول *

« ارسطو »

از میان کتابهای متعددی که از ارسطو باقی مانده است ، يك رساله در باب حکومت آتن هست که تاکنون در فارسی ناشناخته مانده و در حکم يك رساله مفرد است . این کتاب از دو نظر حائز اهمیت است:

— نخست اینکه رساله‌ای است از ارسطو ، معلم اول ، حکیمی که قریب دوهزار و سیصد سال است که فکر و اندیشه ، و با همه آزادیخواهی و آزادی پرستیش — مستبدانه بر حوزه حکمت و فلسفه جهان حکومت کرده است و باز هم حکومت میکند . بنابراین شناسائی این کتاب ، با توجه به عدم ارتباط مستقیم این رساله با ادب و تاریخ ایران و خشکی و اختصار و اختصاصی و مهجور بودن آن ، این مسأله که رساله‌ایست از ارسطو و در زیر اطلال دوهزار و سیصدساله تاریخ برای ما بجای مانده است و پس از قرن‌ها اینک از زیر خاک سر بر آورده و در دسترس ما است ، لازم بنظر میرسد .

— در مرحله دوم ، اهمیت رساله ازین جهت است ، که ما را به وضع حکومت و سازمان های ملی و دولتی کشوری آگاه میکند که طی پنج شش قرن از روزگار دراز و کهن تاریخ بشری ، چون ستاره‌ای تابناک خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود .

سرزمین یونان ، و خصوصاً مدینه آتن و حوزه آن (آتیک) از جهت تاریخ و جامعه شناسی و ادب و فلسفه حقی بزرگ به گردن بشریت دارد ، در واقع قسمت عمده افتخارات فکری انسان از آتن و ریشه آن از یونان است .

از جهت تاریخ و جامعه شناسی خصوصاً ، حکومت آتن خود منبع و منشاء اثر عمده‌ای در نظامهای فکری اجتماعی بشری است .

شهر آتن را در طی چهار پنج قرن از دوران طولانی عمر تاریخ ، باید در حکم آزمایشگاه و لابراتوار آدمی دانست .

درین مدت ، این شهر گرامی ، به کمک سرداران بزرگ و متفکرین و جامعه شناسان عالیقدر خود ، در حکم بوتۀ آزمایش سیستم های فکری بشری بود : دموکراسی را به حد نام میدان داد ، دیکتاتوری را مدتی ناچار قبول کرد ، آریستوکراسی را روزگاری پسندید ، ابتدائی ترین تصورات بشری را در باب حکومت ، تا آخرین درجات تحول فکری او را قبول کرد ، سنجید ، سبک سنگین کرد ، بدست نقادان سپرد ، فلاسفه و علماء حاصل آن افکار را حلاجی

کردند و نتیجه آزمایش و فکر خود را به جهانیان اعلام داشتند و دنیا بر مبنای فکر آنان راههای حکومتی خود را انتخاب کرد .

کیفیت زندگی مردم این حوزه و علاقه آنان به سر نوشت خود و سر نوشت اجتماع بشری واقعاً اعجاب آور است ، گوشه‌ای از این کشش و کوشش امیل و لاینقطع را در سطور « رسالهٔ اصول حکومت آتن » میتوان دید .

بحث در باب نظریات ارسطو در خصوص اصول حکومت و سیاست مدنی درین مختصر نمی‌گنجد و جای آن هم نیست ، خلاصهٔ میتوان گفت که ، بقول ارسطو ، حکومت جز سه صورت قطعی نمیتواند داشت که این سه صورت هم هر کدام دو نوع است و بنابراین مجموعاً شش روال حکومتی میتوان تشخیص داد :

– حکومت منارشی یعنی یک تنی که جنبهٔ خوب و شایستهٔ آن سلطنتی عادلانه است و جنبهٔ بد آن ستمگری (تیرانی) و جباریت .

– حکومت اشرافی (اریستوراسی) که حکومت چندتن بر گریزگان و احرار جنبهٔ خوب آن است و حکومت الیگارشسی یعنی حکومت چند تن از ثروتمندان و متنفذین که طبعاً اهل فساد و خودکامگی هستند جنبهٔ بد آن محسوب میشود .

– سومین نوع حکومت ، حکومت طبقهٔ متوسط (پولیتی) است که جنبهٔ خوب آن یک اکثریت صالح جامعه است و جنبهٔ بد آن حکومت خودکامگی عوام و طبقات پائین است که اکثریت طالح و از جهت تأثیر در حکومت ناباب هستند و بنابر این رأی آنان در باب حکومت ضعیف است و به پستی خواهد گرائید .

ارسطو ظاهراً یک نوع خاص از حکومت را می‌پسندد و آن حکومت یک عدو بر گریزگان و صالحان قوم است و اتفاقاً در دورهٔ حکومت آتن نیز چنین موقعیتی پیش آمده و آن وقتی است که در مدینه قرار بر این میشود که فقط پنج هزار تن از احرار و آزادگان حق دخالت در امر حکومت داشته باشند و همهٔ حکام و امراء از میان این پنجهزار تن برگزیده شوند و سایرین در امر حکومت دخالت نکنند و بکار خود بپردازند و ارسطو بر این نوع حکومت به دیدهٔ تحسین مینگرد و آن را عملی‌تر و مناسبتر از حکومت افلاطونی میدانند که تعلیق به محال کرد و گفت : « برای آنکه مدینهٔ فاضله پدید آید ، یا باید حکام حکیم باشند و یا اینکه حکما حاکم شوند ! »

مطالعهٔ رسالهٔ اصول اساسی حکومت آتن ما را به مطالبی شگفت آگاه میکند و آن اینست که این شهر یاسرزمین کوچک (آتن و آتیک) در صدر تاریخ بشریت به مراحل از تکامل و رشد فکری و اجتماعی رسیده بوده است که احتمالاً در بعضی از جهات شاید امروز هم مورد غبطهٔ بسیاری از مجامعی باشد که به ایدآل فکری بشر نزدیک شده‌اند .

سه چهار قرن تمدن این آب و خاک یک صفحهٔ درخشان و منحصر در تاریخ انسانی است و متأسفانه این صفحه دیگر در این دیوان کهنه تکرار و تجدید نشده است و از پیش از آن هم اطلاعی نداریم و بعد از این راهم کسی آگاه نیست .

اگر فکر توسعه طلبی اسکندری و تسلط او جلوی این جریان اجتماعی و سیاسی را نگرفته بود بدرستی نمیتوانیم گفت که اصول حکومت و مردم‌داری آتن بکجا منجر میشد و راستی آیا احتمال نیرفت فلسفه‌ای که بنیان این حکومت را ریخته بود واقعاً دنیا را به « مدینهٔ فاضله »

زردیک کند یا لااقل نمونه‌ای از آن را در دستهای مایلم و در سایه زیتونهای مقدس یونان بدست دهد؟

نکته اول: نخستین مسأله‌ای که در روش حکومتی آتن آن عهد بچشم می‌خورد توجه به خدایان و بستگی قوانین و امور به معنویات و ماوراء جهان مادی است: در کوچکترین کار، خدایان دخالت دارند. ساده‌ترین امری بقدرت خدایان انجام میشود و اگر «پیطی» — کاهنه معبد دلف — جواب موافق از پیشگاه الوهیت نرساند، حتی کارهای خیلی قطعی، مثلاً ازدواج افراد هم به نتیجه نمیرسد! اینکه خدایان چه بودند؟ و براساس چه فلسفه‌ای ایجاد شدند؟ مورد بحث ما نیست. اما این نکته که قانونی با اصول معنویت و اجرا شود شك نیست در سرنوشت آدمی بی‌حد مؤثر است و امروز هم هر جا قوانین، پلیس وجدانی و دینی را در پشت سرندارند نام‌الطبعیة نیستند. یعنی بشر راه گریز از آنرا پیدا میکند.

در این سازمان، هم افراد مقنن، هم قوای مجریه، و هم دستگاه قضائی بروفق تدابیر و فرمان خدایان عمل میکردند. اگر مقاماتی قرعه‌کشی میشد از آن سبب بود که خدایان بدون در نظر گرفتن لیاقت کسی، قرعه بنام او نمی‌انداختند و اگر فرمان حکام و فرمانروایان و حکم‌ها، و حتی لشکرکشی‌ها، با استیجازه خدایان صادر و انجام میشد جز آن نبود که خدایان حامی این سرزمین، دو دلی‌ها و شك و تردیدها را از سینده و خیال افراد آن میزدودند و آنان را محصم‌تر و نیرومندتر بانجام هر امری و امیدداشتند.

خدایان متعدد و بی‌شمار یونان همه کاری را زیر نظر داشتند. اگر معتقد باشیم که بشر از قانون اغلب گریزان است (مگر اینکه عقل و اندیشه او را وادار بانجام قوانین نماید یا اینکه تربیت اخلاقی و کسبی او را بدان ملزم نماید و این هر دو تاسالیبان دراز، حتی پس از سالها ارتکاب مناهمی و ملامتی و نقض قوانین، حاصل مرد نمیشود) بنابراین راهی بنظر نمیرسد جز اینکه در اداره جماعت، قدرت معنوی و اعتقاد دینی با خمیره قوانین مزوج شده باشد.

اصولاً قانون وقتی پایدار و مستدام خواهد ماند که در جامعه ریشه دوانده باشد و هر کس و ناکس نتواند باندک حرکتی قالب آن را تغییر دهد و این در صورتی است که بقدرت معنوی و خارج از حیطه نفوذ و قدرت بشری، که محدود و قابل مقاومت است، متکی باشد و بهر حال آنچه در قانون اساسی آتن از جزء و کل درخور توجه است بستگی و آمیختگی همه امور به خدایان است.

نکته دوم: توجه بر حقوق افراد و رعایت حال کلیه کسانی است که حق زندگی دارند. در اینجا مسأله‌ای پیش می‌آید و آن تفکیک طبقه بردگان از طبقه احرار و ذوی الحقوق است یعنی کسانی که از حقوق مدنی برخوردارند.

توجیه این مسأله مشکل است ولی تکذیب و طرد فلسفه لیاقت نیز بسادگی ممکن نیست. اگر توجه داشته باشیم که همه افراد، دانایان و صالحان نیستند و اگر بدانیم که حد متوسط فکر عامه همیشه میانگین ضعیف است و اگر فراموش نکنیم که بهر مقدار فکر و رشد عقلانی افراد توسعه پیدا کند باز طبقات ممتازی — از نظر هوش و درایت و لیاقت نه اصل و نسب — در همان اجتماع متمدن و دانا پیدا خواهد شد، پس چه باید کرد تا زمام امر در دست اکثریت که در طبقه متوسطند نیفتد و یا کار به عوامفریبی نکشد؟ — و اصولاً آیا صلاح بر این است که اختیار انتخاب حکومت بدست عامه مردم باشد؟ یا به دست طبقه خواص صالح؟ در این مورد گفتگو بسیار است.

در اصول حکومت آتن طبقه بردگان و طبقه اخیار و احرار مجزا هستند و بهر حال در جامعه احرار کوشش میشود که هر کسی در برابر قانون مساوی شمرده شود (ولو آنکه پیزبسترات باشد) و هر فردی خود را مکلف میشناسد که قانون را محترم شمرد (ولو آنکه سقراط باشد و قانون او را بخوردن جام شوکران محکوم کرده باشد) پس عجیب نیست اگر در چنین جامعه‌ای اطلاع حاصل کنیم که آریستید وقتی که می‌خواستند او را از شهر تبعید کنند، خود بر لوحه‌ای یکی از هموطنان بیسواد، نام خود را برای تبعید از شهر نوشت!

البته این دوره چند صد ساله، از تحولات تاریخی برکنار نیست: غوغای خاندان الکمنون شدت و غلظت قوانین در اگون را که در حقیقت غیر از آن راهی برای آرامش او نضاع نبود - در پی دارد، اما اگر قوانین سولون از آن شدت نکاهد و بداد عوام نرسد معلوم نیست انقلابی خونین در پی نیاید. قوانین سولون که بدعت در امور است طبعاً اختلافات و آشفتگی‌های در اصول جامعه پدید می‌آورد و جبر تاریخ میگوید که بعد از مرده بادها و زنده بادها - یعنی آشفتگی و هرج و مرج - قدرت مطلقه آرامش بخش جامعه خواهد بود و آن برق شمشیر پیزبسترات هاست که میدرخشد: تا نشیند هر کسی زان پس بجای خویشان، منتها هر جباریتی منجر بفساد و تباهی است که جواب آنرا هم دشمن «هارمودیوس» ها و «اریستوریتون» ها خواهد داد و بهر حال باز دموکراسی جای خود را باز مییابد تا چندی بعد دوباره به کمک نیروی اسپارت جباران سی‌گانه بر سر کار می‌آیند...

اما در همه این تحولات و تبدلات، هزاران آتنی روز و شب در کار و سرنوشت خود دخالت میکنند. همه کارها بامشورت است. مجامع متعدد و قضات بیشمار در هر قدم مردم آتن را رهبری و کنترل میکنند. هر کسی باید خود را برای شرکت در اجتماع حاضر کند زیرا ممکن است قرعه‌ای اداره کاری بنام او بیفتد و بعداً بحال او اگر نتواند از عهده کار برآید. هر روز اجتماع و اجلاس است. در هر امر کوچک حتی رسیدگی به قضایای چند در خدی باز حکام و قضات متعدد هستند.

حساب در کار است.

هر حاکمی و سپهبد و سرهنگی در اجتماع عام حساب باز پس میدهد. محرومیت از حقوق مدنی ننگ و عار همه است.

همه کس حق شکایت از هر مقامی را دارد و هیچکس نباید بگذارد حق او ضایع شود زیرا حداقل شهزار قاضی مراقب احوال و هستند. همه میتوانند سخنرانی کنند و قضایا را تجزیه و تحلیل نمایند، فقط رأی عام است که برهان قاطع بشمار میرود. جان استوارت میل سخنی گفته است که مفاد آن شاید از مرحله حرف هنوز خارج نشده باشد، او میگوید:

«اگر تمامی نوع بشر باستثنای يك نفر، معتقد به عقیده واحدی باشند و آن یکنفر برخلاف آن عقیده باشد، مبادرت کردند تمامی نوع بشر باینکه آن یکنفر را ملزم به سکوت نمایند همان قدر بر خطا و ناحق است که یکنفر در صورتی که اختیار و قدرت تامه داشته باشد، بخواد که تمامی نوع بشر را ملزم به سکوت کند».

شاید بتوان مفهوم و مصداق این هدف عالی را فقط در گوشه و کنار اجتماعات و جلسات

و شوراهاى آتن و اخيراً فقط در چهار ديوارى «هايديبارك» لندن جست .

هر نوع فكر و عقیده و تصورى كه در مورد امور اجتماعى تا امروز بشر بدان رسیده است ، همه در يونان سابقه دارد ، از عاليترين مظاهر دموكراسى گرفته تا شديدترين مراسم ديكتاتورى ، از ايدۀ هاى سوسياليسم و كمونيسم گرفته تا پديده هاى امپرياليسم ، از عجيبترين مراحل فكرى تا ساده ترين نوع رفتار بشرى را درين ديوار ميتوان ديد :

«در جزيره گئوس روزگارى قانونى حاكم بود حاكى از اين كه هر كس از سن شصت درگذرد بايد شوكران بنوشد ! تا ديگران از لحاظ خوراك در مضيقه نيفتند !» ۱
امروز مى بينيم طرفداران نظريۀ مالتوس توى سر و كلد هم ميزند بدون اينكه توجه كنند قبل از آنان هم مردمى چنين فكرى داشته اند .

در شهر ديگرى مى بينيم به حساب اينكه ممكن است قدرت معنوى كه يك تن در جامعه بدست آورده روزى موجب خودكامگى او شود بناى «استراسيزم» (نفى بلد) ريخته ميشود و اين كار اگر چند بظاهر عنوان نفى و طرد و خشونت دارد ولى فراموش نكنيم كه در يك شهر اقلاً هزار تن اين مسأله را حضوراً و علناً و درجاسۀ عام ، جازم و لازم دانسته اند . حتى امروز هم بزرگترين مجامع ما چنين رقمى را در مورد آراء قضائى در نظر ندارد .

اين علاقمندى به سرنوشت افراد و توجه بحال يكايك مردم و حقى كه حكومت براى آحاد ناس قائل بود ، موجب ايجاد تكليفى براى مردم ميشد و آن فداكارى و گذشت و همراهى باحكومت و امور دولتى و ديوانى بود و اين علاقه درميان تمام جوانان و پيران يونان — اعم از اسپارت و آتن — بحد كمال ديده ميشد ، تا بدانجا كه ، لئونيداس سردار اسپارتنى با سيحمد تن از ياران خود در درۀ تر موپيل آنقدر استادگى كردند كه تماماً كشته شدند و سيمونيد شاعر معروف آتن در اين باب گفته بود

آنانكه در ترموپيل شهيد شدند ،

چه تقدير پرافتخار و چه سرنوشت زيبا داشتند .

گور آنان چون محرابى است كه مردم اشك چشم نثار آن ميكنند .

تا آنانرا تحليل و تكمريم نمايند ، ولى در عزاي آنان نمى نشينند .

اين مقابر را نه پوسيدگى و حشمت انگيز از ميان ميبرد ،

و نه زمان مخرب هرچيز ويران ميکند . اين حق آنان است .

درميان گور آنان ، افتخار خانه زاد يونان نهفته است و شاهد آنست :

لئونيداس اپارتنى كه در سرگذشت او .

تاج گلبى از فضيلت پيوسته شاداب و زنده است .» ۱

مؤلف رسالۀ حكومت آتن ، ارسطو ، معروفتر از آن است كه احتياجى به بيان احوال او باشد ، او معلم اول — يعنى مربي اسكندر — و زعيم فلاسفۀ يونان بود كه كتب و افكار فلسفى او در زمان عباسيان بزبان عربى ترجمه شد و شاگردانى امثال فارابى و ابن سينا و ابن رشد بوجود آورد .

۱ — تاريخ تمدن ويلد و رانت ج ۴ ص ۲۲۷ .

۱ — نقل ز تاريخ علم ترجمۀ احمد آرام ص ۲۳۹ .

اما آراء سیاسی او درباب تدبیر مدن و صورتهای مختلف حکومت از قبیل حکومت سلطنتی و اریستوکراسی و دموکراسی بر فلاسفه اسلامی مکتوم بود و نه تنها عرب، بلکه علمای اروپائی نیز در قرون وسطی جز از جهت فلسفه به احوال ارسطو آگاهی نداشتند.

از پیدا شدن کتاب سیاست، مدت زیادی نمیگذرد و ازین زمان است که شخصیت دیگری از ارسطو شناخته شد، شخصیتی که ظواهر اجتماعات بشری را، همچون مباحث ادبی و اخلاقی و طبیعی و فلسفی مورد مذاقه و مطالعه قرار میدهد و از آن قوانینی استخراج و استخراج میکند. اما چیزی که تاحدی موجب تأسف محققان بود، این بود که آثار و آراء مهم این شخصیت بزرگوار درباب تاریخ و سیر پنهان مانده بود.

با کشف رساله حکومت آتن - هر چند قلیل الحجم و ناقص است - تبحر و استادی معلم اول در رشته دیگری از علوم و فنون - که تاریخ باشد - نیز آشکار شد و این رساله مربوط به تاریخ یونان پیش از قرن چهارم ق. م است.

این عصر، از جهت ملت یونان خصوصاً و از جهت سایر ملل عموماً، عصر انقلاب و تحولات خاص تاریخی محسوب میشود، اختلافات میان مردم یونان و ایرانیان درین عصر حاکم بر تمام تحولات خاورمیانه و کشورهای حوزه دریای مدیترانه است.

این تحولات شدید، مسلماً در تکوین روحیه و تشحیذ ذهن معلم اول از هر جهت اثر گذاشته بوده است.

حکیم بزرگ و فیلسوف نامدار یونانی - که نامش در فارسی و عربی بعمورتهای ارسطو، آرسطو، ارسطوطالیس، ارسطاطالیس، رسطالیس، ارسطو، ارسط و غیر آن آمده است - بسال ۳۸۴ ق. م در استاژیر ۱ از نواحی مقدونیه متولد شد، خانواده اش یونانی و پدرش نیکوماکس ۲ طبیب بود، در هیجده سالگی به آتن آمد و در آکادمی افلاطون پذیرفته شد و در تمام مدت عمر افلاطون، شاگرد وی بود.

افلاطون بسال ۳۴۸ ق. م درگذشت. ارسطو پس از مرگ استاد به سفر پرداخت و خصوصاً مدتی را در شهر ادرنوس در آسیای صغیر گذراند، جبار این شهر که هر میاس نام داشت با ارسطو آشنائی و مصادقت یافت. ارسطو مدتی در دستگاه او ماند تا اینکه بالاخره هر میاس با اشاره شاهنشاه ایران اردشیر سوم به قتل رسید.

به روایتی ارسطو با خواهر - یا دختر - این جبار که «بتیاس» نام داشت ازدواج کرد و با زن خود به خود به می تی لن روی آورد. عجیب اینست که ارسطو در مرگ این پادشاه دوست خود سخت غمگین شد و در مرگ او شعر و مرثیه ای ساخت که شعر حافظ را بعد از قتل شیخ ابواسحق بیاد می آورد که گفت:

یاد باد آنکه سر کوی توأم منزل بود

دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود...

ارسطو حتی مجسمه ای جهت این دوست خود نیز در معبد «دلف» قرارداد. کم کم کار یونان دگرگونه شد و دست قدرت فیلیپ پدر اسکندر از آستین بدرآمد و از مقدونیه به آتن راند و هر کسی را بجای خویش نشاند، و با عدم رضایتی که آتینان در برابر این مرد مقتدر غیر آتنی داشتند، با کراهت معذک قدرت او را پذیرفتند.

فیلیپ در سال ۳۴۲ ق. م نامه ای به ارسطو نوشت و او را برای تربیت فرزندش اسکندر

دعوت کرد، ارسطو به مقدونیه «پلا» رفت و هفت سال در آنجا بود و اسکندر را ادب آموخت. خواندن اشعار هومر، در اسکندر تأثیر فوق‌العاده داشت و شخصیت او را تکوین می‌کرد. ارسطو در سال ۳۳۵ ق. م به آتن بازگشت و طولی نکشید که قدرت اسکندری، سرزمین های شرق را در هم نوردید و سلطنت عظیم هخامنشی در برابر او به زانو درآمد و شهر بابل تسلیم او شد.

ارسطو سیزده سال در آتن بود، در همین ایام بود که خبر مرگ اسکندر جوان از بابل به آتن رسید و اوضاع آتن و مقدونیه بر آشفت. کارهای بی فایده و لشکرکشیهای پرخرج اسکندر که بر آتینان گران آمده بود و خودخواهیهای مادرش المیاس عدم رضایتی شدید علیه او و یارانش پدید آورد، چه بقول بیهقی:

«اسکندر مردی بود که آتش سلطانی وی نیرو گرفت و بر بالاشد روزی چند سخت اندک، و پس خاکستر شد، و آن مملکت‌های بزرگ که گرفت و در آبادانیهای جهان که بگشت سیل وی آنست که کسی بهر تماشا بجایها بگذرد، و از آن پادشاهان که ایشان را قهر کرد چون آن خواست که او را گردن نهاند و خویشان را کھتر وی خواندند راست بدان مانست که سوگند گران داشته است و آنرا راست کرده است تا دروغ نشود! گرد عالم گشتن چه سود!.. اسکندر مردی بوده است با طول و عرض و بانگ و برق و صاعقه، چنانکه در بهار و تابستان ابر باشد که پادشاهان روی زمین بگذشته است و باریده و باز شده، فکانه سحابه صیف عن قلیل — نقش» ۱.

این عدم رضایت، البته یاران اسکندر و هوادارانش را نیز بی‌نعمیب نمیگذاشت و از آن جمله بود ارسطو که معلم سکندر بود و آتینان طبعاً نسبت باو کینه‌ای نشان دادند و مقام علمی و آزادی روحی او نیز موجب حسد و کینه بسیاری از متنفذین و سرجنابان آتن شده بود تا بدانجا که نزدیک بود به زندق منسوب شود و ارسطو که متوجه این معنی شده بود علاج واقع را قبل از وقوع کرد و بمهاجرت پرداخت و جمله معروف تاریخی خود را گفت که: «نخواستم، آتینان گناهی را که درباره فلسفه مرتکب شدند، تکرار کنند»... و مقصودش اشاره به قتل سقراط فیلسوف بزرگ آتنی در اثر جهل عوام الناس آتن بود. او یکسال بعد از مهاجرت خود یعنی ۳۲۲ ق. در سن ۶۳ سالگی به سرطان معده درگذشت و بعضی گویند چون دواى درد خود را ندانست، خودکشی کرد، یعنی خود را بدريا افکند! و برخی گویند که با زهری جان شکار خود را کشت. ۲.

تاریخ یونان و شاید دنیا، مؤلفی نمیشناسد که تعداد و تنوع آثارش با اندازه ارسطو بوده باشد، قدا از مدها کتاب او نام برده‌اند که در کمال تنوع و در رب موضوعات مختلف بود است. این آثار را بعضی تا چهار صد جلد هم رسانده‌اند و بهر حال هر چند میزان این کتابها را کم بگیریم و بسیاری از آنها را ساختگی و منسوب به ارسطو بدانیم، باز تعداد قابل ملاحظه‌ای باقی میماند که شکی در نسبت آن به ارسطو نمیتوان داشت. با اینکه بیشتر آثار ارسطو در باب نظریات فلسفی و علمی است مگر ارسطو نمیتوان میتوان یک ادیب با ذوق شعر شناس نیز دانست.

آثار اجتماعی و سیاسی ارسطو فراوان است ، اما در باب تاریخ ، اثر شاخص او کتاب تاریخی عظیمی بوده است که در آن از نحوه حکومت و تاریخ سیاسی بیش از یکصد و پنجاه مدینه و کشور گفتگو کرده بوده است در تاریخ الحکماء این رقم بیش از صد و هفتاد یاد شده است . این کتاب را مؤلفین و محققین بعد از ارسطو عموماً میشناخته اند ولی از میان رفته بود و کسی بدان دسترسی نداشت . جمال‌الدین ابی‌الحسن علی بن یوسف قفطی در جزء تألیفات ارسطو ازین کتاب نام برده و بدان چنین اشاره کرده است :

... کتاب‌الذی رسمه سیاست‌المدن ویسمی بولیطیا ، و هو کتاب ذکر فید سیاست امم و مدن کثیره من مدن الیونانیین و غیرها و یسها (۴) ، و عدد الامم و المدن الی ذکر مائة و احدی و سبعون (۱۷۱) ، ۱

ازین کتاب اثری پیدا نبود تا اینکه در سال ۱۸۹۱ قسمتی از آن که مربوط بحکومت آتن باشد ، پیدا شد .

ازین کتاب دودس تنویس در دست است :

۱- نسخه اول عبارت از پاپیروسی است متعلق به بریتیش میوزیوم که از محرر بدست آمده و بر ظهر اوراق یادداشت و جنگ حساب یگ مالک نوشته شده است . جنگ مذکور تاریخ زمان امپراطوری و سپازین (اوت ۷۸ ژوئیه ۷۹) را دارد .
بنابر این نسخه مذکور تقریباً در اواخر اولین میلادی سواد برداشته شده است .
مطلب رساله از جریان قتل و واقعه (سیلون) شروع میشود و اولین جمله که ناقص است میرساند که قسمتی از رساله در دسترس ما نیست .
این پاپیروس اولین بار توسط آقای کنیون در ۱۸۹۱ در لندن منتشر شده است .

۲- پاپیروس دوم متعلق به موزه برلن است که از آرسینوئه فیوم محرر بدست آمده و مرکب از دو طومار سخت کهنه و پوسیده است .

تاریخ تحریر آن چندان مطمئن نیست . ساندیس قدمت آنرا به حدود دومین قرن میلادی میرساند . ۱
این نسخه قسمتی از اشعار سولون و وقایع فرمانروائی دامازیاس و قسمتی از رفرم کلیستن و نفی بلد مگا کلس و خانتیپوس را در بردارد و برای اولین بار این نسخه بوسیله آقای بلاس در کتاب هرمس منتشر شده است و بهر حال نتیجه مقایسه دو نسخه ، اختلاف چندانی را نشان نمیدهد .

بنابر این رساله اصول حکومتی آتن در حقیقت مدت زیادی نیست که در دسترس ماست .

ترجمه این کتاب بفارسی ، از جهت اینکه رساله‌ای از ارسطو و حاکی از اوضاع اجتماعی سرزمینی است که حقی بزرگ بگردن دنیای فکر و اندیشه شری دارد ، لازم بنظر میرسد و اینک خوشبختانه از طرف دانشگاه این امر صورت پذیرفته است .